دوشنبه 07 مهر 1393 - 10:12

مثنوی‌شناسان وجود ساختار در مثنوی را رد کرده بودند/ در جستجوی ساختار معنایی مثنوی

همه مثنوی شناسان بزرگ جهان وجود ساختار در مثنوی را رد کرده بودند و حتی نیکلسون پس از 35 سال تحقیق و بررسی مثنوی، را بهتر از هر کس دیگر در غرب می شناخت، حدس زده بود مثنوی، عمیق تر و غنی تر از آنی است که به نظر می رسد؛ اگرچه خود هرگز این عمق را کاملا در نیافت و در مورد چگونگی آن توضیحی نداد.

همه مثنوی شناسان بزرگ جهان وجود ساختار در مثنوی را رد کرده بودند و حتی نیکلسون پس از 35 سال تحقیق و بررسی مثنوی، را بهتر از هر کس دیگر در غرب می شناخت، حدس زده بود مثنوی، عمیق تر و غنی تر از آنی است که به نظر می رسد؛ اگرچه خود هرگز این عمق را کاملا در نیافت و در مورد چگونگی آن توضیحی نداد.

مثنوی، شاهکار تحسین برانگیزی است که طی هفتصد سال اخیر، اکثرا مورد توجه و تحسین شایان بوده است. مثنوی در طول قرنها به طور جامع مورد مطالعه و بررسی واقع شده و موضوع بسیاری از تفاسیر، تجزیه و تحلیلها و تحسین اهل تحقیق، علاقه مندان و نویسندگان شرق و غرب بوده است. مثنوی، شهرت جهانی دارد و غالبا از آن نقل قول می کنند و افراد بسیاری ابیات و حتی قطعات آنرا از حفظ دارند. محققان بزرگ با تجارب معنوی و ادیبانه، بیشتر روشهای اساسی تجزیه و تحلیل ادیبانه را در مورد مثنوی تجربه کرده اند، لیکن تاکنون ساختار آن، یعنی اصلی که مشخص کننده علت حضور یک قطعه به خصوص در جایی معین باشد، شناسایی نشده بود.

به نظر می رسد یک طرح کلی در سطح اثر وجود دارد. هر یک از شش دفتر مثنوی، یک موضوع اصلی دارد که از داستان هر یک از شش پسر در الاهی نامه فریدالدین عطار الهام گرفته است. موضوع دفترهای اول تا ششم به ترتیب نفس، ابلیس، عقل، علم، فقر و توحید است. شناسایی موضوع ملی هر دفتر، ـ هر چند مفید است ـ تأثیری در شناسایی ساختار دفترها ندارد. تفاسیر در مورد چگونگی ساختار مثنوی سکوت کرده اند و ترجیح داده اند به معنای واژه ها و ابیات، تشخیص منابع حکایتها، ضرب المثلها و نقل قولهای مختلف جهت تبیین نهادهای معنوی سراینده بپردازند، که البته همه این موارد را به طور کامل به انجام رسانده اند.

محققان در مورد ساختار مثنوی تقریبا متفق القولند. ادوارد براون، ساختار را به اندازه متن مورد توجه قرار نمی دهد: «مثنوی، شامل حکایتها و ضرب المثلهای نامربوط بسیاری درباره شخصیتهای بسیار گوناگون ـ برخی ارجمند و والا و برخی پوچ و مسخره و حتی (در نظر ما) منفور ـ است که در بین آنها به طور پراکنده، مطالب نامربوط عرفانی و کلامی درباره شخصیتهای بسیار مرموز بیان شده که با بخشهای روایی تفاوت فراوان دارد و اگرچه شامل ویژگیهای خاصی در بیان است، لیکن به طور کلی با زبان ساده و بدون تکلف بیان شده است.

ویلیام چیتیک نیز واژه نامربوط را به کار می برد؛ اگرچه از این عبارت نه درباره خود حکایتها و روایات تاریخی، بلکه در ارتباط با کلیت مثنوی استفاده می کند: «... مثنوی مجموعه نامربوطی از حکایتهای روایات تاریخی غیرمشهور و داستانهای برگرفته از مراجع گوناگون، از قرآن کریم تا قصه های عامیانه روز است.» آرتور آربری با نقل قول از رینولد نیکلسون ـ ضمن تأیید ـ می‌گوید: این شعر به اقیانوسی بدون نشانه می‌ماند ... مثنوی، که فی البداهه در مدت زمانی طولانی و بدون چارچوبی استوار جهت نگه داشتن گفتمانها در سطهایی منظم سروده شده، در آغاز و حتی پس از قرائتهای مکرر، سروده ای پراکنده و آشفته است.» البته فرانسویان این فقدان نظم را یک الهام به شمار می آورند؛ گویی خلاقیت، همواره هرج و مرج آور است. بارون برنارد کارا دو وکس می‌نویسد: «باید پذیرفت که سرایش مثنوی بسیار گسسته است. داستانها بدون نظم و ترتیب در پی یکدیگر می آیند. مثالها حاکی از بازتابی هستند که به نوبه خود، حاکی از بازتابهای دیگر است تا آنجا که اکثر اوقات حکایتها از موضوع اصلی منحرف می شوند، هرچند به نظر می رسد این نیاز به نظم، نتیجه الهام شورانگیزی است که گویی همچون موجی، شاعر را با خود می برد و اگر خواننده تسلیم آن گردد به هیچ روی نامطلوب نیست.» ریپکا نیز می گوید: شگفتی ما از قدرت عظیم تخیل او، به سبب فقدان تعادل در این اثر، اندکی کاهش می یابد.»

آن ماری شیمل که کتابهای بسیاری درباره مولانا و آثار او نگاشته، درباره مثنوی می نویسد: «این کتاب بر اساس یک سیستم سروده نشده است. مثنوی هیچ ساختاری ندارد، ابیات پی در پی می آیند و اغلب اندیشه های ناهمگون با استفاده از واژه های ربط و ریسمانهای ناپایدار داستانی با یکدیگر در هم تنیده اند.»

جالب اینکه نیکلسون که پس از 35 سال تحقیق و بررسی مثنوی، را بهتر از هر کس دیگر در غرب می شناخت، حدس زده بود مثنوی، عمیق تر و غنی تر از آنی است که به نظر می رسد؛ اگرچه خود هرگز این عمق را کاملا در نیافت و در مورد چگونگی آن توضیحی نداد. او در پایان اثر ماندگار خویش می نویسد: «هر کس این اشعار را با دقت مطالعه کند در می یابد که برخلاف تصور اولیه، ساختار اشعار به هیچ وجه تصادفی نیست. تصور در پی یکدیگر آمدن ابیات بدون نظم، کاملا اشتباه است؛ اشعار با پیوندهای ماهرانه و ظریف به همدیگر مرتبط شده اند و ارتباط مطالب با یکدیگر ناشی از تحول شاعر در این زمینه است.» او ادامه می دهد: «این موضوع را نمی توان در اینجا مورد بحث قرار داد، اما من خواننده را به یک تجزیه و تحلیل و توضیح فوق العاده درباره این اصطلاحات و نکات ارجاع می دهم که اخیرا توسط دکتر گوستاو ریتر انتشار یافته است.»

فرانکلین لوئیس در بررسی مقالات ریتر می گوید: ریتر نشان می دهد که چگونه مولانا برای ارتباط داستانها، تمثیلها، نصایح

اخلاقی و فلسفه تعلیمی از قرآن کریم الگو گرفته و اگرچه اینها در نگاه اول بی ارتباط با یکدیگر به نظر می رسند، اگر با دقت بیشتر مورد مطالعه قرار گیرند آشکار می شود که همچون یک فرش ایرانی دارای طرح و الگویی پیچیده اند.» سپس به نقل از بدیع الزمان فروزانفر (مقدمه شرح مثنوی،2:1) می گوید: مثنوی مانند کتب دیگر به فصل و بخش تقسیم شده است. این کتاب سبکی همانند قرآن کریم دارد که در آن بینش معنوی، ارکان دین، قوانین و قواعد ایمان و نصایح براساس حکمت الاهی با یکدیگر در هم آمیخته و به هم پیوسته اند. مثنوی همچون کتاب آفرینش، فاقد نظم خاصی است. بدیع الزمان فروزانفر می نویسد: «مولانا، مثنوی را فی البداهه سروده است.» عبدالحسین زرین کوب می گوید: «مثنوی طرح و تبویب پیش پرداخته ای ندارد و توالی مطالب آن تابع جریان سیال ذهن گوینده و اقتضای مجالسی است که مثنوی به جهت مستمعان معدود آن املاء و تقریر می شده است.»

عبدالکریم سروش نیز می گوید: «مثنوی محصول ذهن رام نشده و وحشی مولاناست. در آفرینش آن هیچ تصنع و تکلف و ملاحظه و قیدی به چشم نمی خورد. مولانا حتی در پاره ای موارد ملاحظه مخاطبان خود را هم نمی کند و بی پروا و بی مهار و طبیعت وار، همان طور که چشمه ای از دل زمین می جوشد، سخن می گوید و اندیشه های خود را عرضه می کند و قیافه اندیشی، چون که خود او می گوید، برو او جایی و بهایی ندارد.» عبدالحکیم خلیفه هم می نویسد: «مشکل بزرگ مطالعه مثنوی مولانا و روش بیان اوست. در مثنوی رشته هایی از موضوعات گوناگون یکدیگر را قطع می کنند و همانند بنایی آشفته و مغشوش در هم تنیده اند که پی گیری آن نیازمند صبوری است. او رئوس افکار و عقاید و احساسات خویش را بدون نظم در رشته ای سست از حکایاتی بی اهمیت بیان کرده است.» به این ترتیب اندیشوران ایرانی و غربی درباره وجود یا عدم وجود ساختار در مثنوی یا یکدیگر توافق دارند. در هیچ یک از تفاسیر مثنوی نیز اشاره ای به ساختار نشده و تنها به معنای واژه ها و ابیات، منابع حکایتها، ضرب المثلها، نقل قولها و تفاسیر نمادی و تمثیلی صوفیانه پرداخته اند.

جولیان بالدیک با ادعای نیکلسون مبنی بر اینکه هر یک از دفترهای شش گانه مثنوی، یک کل هنری است موافق است. اساس موافقت او با نیکلسون بر این استدلال نهاده شده که حکایتی در پایان دفتر سوم آغاز شده و در ابتدای دفتر چهارم پایان یافته است. لیکن با ارزش ترین دستاورد تحقیق بالدیک، مطابقت موضوع کلی هر دفتر با یکی از شش پسر در الاهی نامه عطار نیشابوری است. مثنوی و الاهی نامه هر یک طرح کلی را دنبال می کنند. موضوع دفتر اول مثنوی نفس، دفتر دوم ابلیس، دفتر سوم عقل، دفتر چهارم علم، دفتر پنجم فقر و دفتر ششم توحید است. بالدیک اجماع عمومی محققات را پذیرفته و می نویسد: «اگرچه تأکید بر وجود طرحی در مثنوی اشتباه است، لیکن بعید است تلاش در جهت تجزیه و تحلیل ساختار در مثنوی یا الاهی نامه، به موارد مشخص اشاره شده در آنها چیزی بیفزاید.» جولیان بالدیک در موارد توافق عموم محققان درخصوص عدم وجود ساختار در مثنوی بر این باور است که با توجه به عدم توافق طبیعی محققان با یکدیگر مگر در موارد اضطرار، در این مورد کمبود گزینه های جدی وجود دارد.

در کتاب «ساختار معنایی مثنوی معنوی»، به طور مبسوط توضیح داده شد که مثنوی نه تنها تصادفی سروده نشده، بلکه در واقع ساختاری متعالی دارد که تنها با رویکردی کل نگر و نه متوالی، آشکار می شود. نیکلسون هر چند حدس می زد مثنوی دارای ساختار است، لیکن موفق به کشف آن نگردید. این موضوع درباره آربری نیز صدق می کند. طرح، اهمیت و منطق اثر و بخشهای متعدد و چند جانبه آن، در ساختار اثر موجود است. یک غزل از دیوان شمس، واحدی کامل و مبتنی بر خویش است و در نتیجه می تواند به عنوان گلچین استخراج شود؛ اما هر قطعه از مثنوی با قطعه های دیگر از جوانب گوناگون در پیوند است بعید به نظر می رسد قطعه ای از مثنوی، که تنها از لحاظ معناشناسی دقیق است، با گسستن از زمینه سرایش خود و قطع ارتباط با سایر قطعه ها و از دست دادن اهمیت خویش، حتی اندکی بیانگر اهداف مولانا باشد؛ هر چند احتمالا به گونه ای باشکوه بیان شده باشد. چنین کاری همانند دوست داشتن جزء است، نه کل و با خواست مولانا در تضاد کامل است.

افزایش ترجمه های گزیده از مثنوی در مقایسه با کل دیوان کبیر، خواننده را از طرح کامل مولانا و زیبایی و وحدانیت جهان حقیقی که او در مثنوی پنهان کرده دور می سازد؛ افسانه تصادفی بودن مثنوی را نهادینه می کند و انسان را از انگیزه تحقیق و جست و جو جهت دریافت نظم پنهان آن محروم می نماید. از این رو شناسایی و آشکار کردن ماهیت کل نگر مثنوی، نیاز فوری و ضروری است ـ زیرا منطق اثر در ماهیت آن نهفته است ـ حتی اگر تنها هدف از این کار، آگاه کردن گردآورندگان و خوانندگان گزیده های ترجمه شده باشد تا دریابند از دریافت چه میزان معتنابهی از مثنوی غافل مانده اند. دلایل زیرا را می توان به عنوان انگیزه های بررسی مجدد مثنوی معنوی و کشف ساختار آن برشمرد: نخست آنکه مولانا بسی داناتر از آن بوده که اثری با ساختاری نادرست بیافریند. دوم آنکه آگاه و فهیم ترین افراد حدس زده اند مطالبی ناگفته و ناشناخته در مورد مثنوی وجود دارد، اگرچه تاکنون موفق به شناسایی آن نشده اند. سه دیگر آنکه ضرورت نگرش نوین به آثار کلاسیک، انگیزه ای قوی جهت این تحقیق است و چهارم آنکه محتمل است محبوبیت عام کنونی مولانا، ماهیت کل نگر مثنوی را از طریق انتشار گزیده های ترجمه شده، از وضعیت کنونی آن نیز پوشیده تر سازد.

گروهی از منکران ساختار مثنوی به ظاهر تصادفی و بی قاعده آن نظر دارند و آنرا اثری حاصل الهام می پندارند. اگر آنها در گفته خود بر حق باشند(که در ابتدا باید صحت نظر آنها را پذیرفت)، در این صورت تنها اصل سازماندهی مثنوی، پروسه خلاقیت است اما این نظر بنا به دلایل بسیار قابل پذیرش نیست؛ متقاعدکننده ترین دلیل، تأکید مداوم خود اثر بر آفرینش آگاهانه است که خواننده خود می تواند این نظم حیرت انگیز را در آفرینش مشاهده نماید. طنز عجیبی است اگر مولانا در شاهکار خویش قصد انکار نظم، آگاهی و فراست فوق العاده را داشته باشد که خوانندگان خود را به یافتن آن در وجود خود و عالم هستی ترغیب می کند. نیکلسون و جلال الدین همایی با آشنایی عمیق با مثنوی حدس زده بودند که ساختاری سازماندهی شده در

مثنوی وجود دارد، اگرچه مطلبی در این مورد به نگارش در نیاوردند. این موضوع مایه دلگرمی است و تحقیق حاضر نیز بر این مبناست که سازماندهی مثنوی، تصادفی، فاقد طرح و صرفا حاصل تجلی الهامات شخصی مولانا نیست، بلکه این اثر دارای طرح، ساختار و سازماندهی پیچیده و جامعی است.

با وجود چهار سطح ساختاری بیت، بخش، دفتر و اثر، کدام سطح در مثنوی فاقد طرح و ساختار است؟ مسلما عدم وجود ساختار در سطح بیت و طریقه ای که بخش را تشکیل داده نیست. افرادی که به هر نحو با مثنوی ارتباط دارند به شعر مولانا عشق می ورزند. آنها جریان پروازهای عارفانه مولانا، حکایتها و ضرب المثلهای قدیمی، روایتهای سرگرم کننده، تمثیلها، طنزها و حکمتهای مثنوی را تحسین می کنند، بدون آنکه دریابند این جریان واقعا به کجا می رود. در حقیقت منظور آنها از عدم وجود ساختار، عدم مشاهده سطح سازماندهی در سطح گفتمان است. غالبا هیچ دلیل ظاهری برای وجود یک بخش در موقعیت کنونی آن، وجود ندارد و به نظر می رسد بخشها، بدون طرح پیشین و تصادفی ترتیب یافته اند: حکایتی در یک بخش آغاز می شود، پس از آن دو بخش تعلیمی و سپس حکایت دوم می آید، در ادامه یک بخش تعلیمی و پس از آن بازگشتی به حکایت اول و سپس حکایت دوم می آید. در ادامه یک بخش تعلیمی و پس از آن بازگشتی به حکایت اول و سپس بخشهای تعلیمی بیشتری مطرح می شود و پس از آن حکایت دوم ادامه می یابد و به همین ترتیب عدم دلیلی منطقی در ترتیب بخشها به اتهام عدم وجود ساختار در سطح دفتر می انجامد که مسأله مورد بررسی در کتاب ساختار معنایی مثنوی معنوی است؛ اگرچه بسیاری بر این باورند که کیفیت اشعار، سطح والای معنویت، بینش معنوی و پروازهای عارفانه ـ عاشقانه در مثنوی، نقصان عدم وجود ساختار را جبران می کند.

روش پیشنهادی برای کشف ساختار تمرکز بر دو سطح میانی است: سطح میانی قطعات پیوسته موضوعی درون بخشها و سطح میانی نحوه دسته بندی بخشها. اولین سطح میانی را پاراگراف می نامیم. واژه پاراگراف به عنوان یک اصطلاح تکنیکی، برای اشاره به قطعاتی به کار می رود که ابیات از نظر موضوعی با یکدیگر در ارتباط هستند. سطح پاراگراف، رابط بین بیتها و بخشهاست. دومین سطح میانی، با عنوان فصل، رابط بین بخشها و دفتر است اما از آنجا که کل اثر به عنوان یک کتاب به شمار می رود و در مثنوی، دفترهای شش گانه، نقش فصل را ایفا می کنند واژه دیگری مورد نیاز است. از این رو برای تعیین یک گروه از بخشها، اصطلاح تکنیکی گفتمان به کار می رود که شامل هر دو بخش روایی و تعلیمی است. مولانا می توانسته به سهولت با دسته بندی بخشها در واحدهای مشخص همانند، آنها را گفتمان بنامد اما چنین نکرده است.

غنای شعر مولانا، یکی دیگر از موضوعات مورد بحث است. ابیات مثنوی بسیار فریبنده و دلربایند؛ به گونه ای که خواننده را به سطح بیت کشانیده، او را از توجه به سطوح دیگر محروم نمی نمایند. در چنین شرایطی رویکردی دقیق و موشکافانه همچون رویکرد مفسران، از نقش نشانه ها، کلیدها و حلقه های رابط تشکیل دهنده اصول سازماندهی و ساختار اثر بیشتر می کاهد. جهت دریافت ساختار، حداقل در آغاز فاصله گرفتن از ابیات، زبان آنها و تصورات ضروری است. در این روش سعی شده بدون کشیده شدن به سطح بیت، پاراگرافها به عنوان واحدهای ارتباط موضوعی مشخص و خلاصه شود. پاراگرافها واحدهای تشکیل دهنده بلوکهای ساختار موضوعی است و شیوه خلاصه کردن پاراگرافها یکی از روشهای اصلی روش شناسی در این تجزیه و تحلیل است که از توان قابل توجه آن در کشف ساختار اثر استفاده شده است. آنچه در ترجمه از دست می رود شعر است و اصولا استفاده از ترجمه نیکلسون در این تحقیق به همین دلیل است، زیرا در ترجمه به ترکیبهای نیرومند شاعرانه و با تغییرات فراوان آوایی و زمانی اثر، یعنی مجموعه عواملی که احتمالا از تمرکز تحقیق کاسته و مانع از کشف ساختار و سازماندهی می گردد، هیچ اشاره ای نمی شود.

براساس تجزیه و تحلیل بخش ماجرای نحوی و کشتیبان با هجده بیت در دفتر اول، می توان به بررسی نحوه تشکیل پاراگراف پرداخت. این بخش سه پاراگراف دارد که هر یک شامل شش بیت است: اولین پاراگراف گفتگوی نحوی و کشتیبان است. دومین پاراگراف، در بیت اول به جناس محو و نحو می پردازد و ابیات بعد نتیجه گیری از حکایت است. سومین پاراگراف بازگشتی به حکایت عرب بیابانی و پیش درآمدی جهت بخش بعدی است، البته همه پاراگرافها به وضوح این سه پاراگراف نیست.

پاراگرافها، ساختارهای تحلیل تشکیل دهنده یک قسمت اصلی از این تجزیه و تحلیل هستند که دریافت قطعی ساختار کل نگر و موضوعی اثر، از طریق آنها صورت می گیرد. اگر پاراگراف، بلوک ساختمان یک موضوع باشد؛ بخش، اتاق و گفتمان در حکم ساختمان است. تشخیص گفتمان در دفتر اول، نسبتا به طور مستقیم و از طریق وحدت روایی صورت می گیرد که به وضوح مورد نظر مولانا بوده است؛ البته بعدا با وجود نشانه های کمتر، تشخیص گفتمان بسیار مشکل می شود. به طور مثال در دفتر اول، نه بخش اولیه(ابیات 246ـ 36) تشکیل دهنده گفتمان شاه و کنیزک هستند. در صورتی که در ابیات 900ـ 1389 گفتمان دیگری با عنوان خرگوش و نخجیران شکل می گیرد که از لحاظ ساختاری پیچیده تر از گفتمان اول است. بدون شک هدف مولانا مبنی بر پنهان نگاه داشتن چگونگی ارتباط بخشهای مرتبط تشکیل دهنده یک واحد، یکی ازد دلایل اصلی اتهام تصادفی، بی قاعده بودن و فقدان ساختار است که خوانندگان مثنوی می باید خود آنرا دریابند. وقتی مبنای اتحاد بخشها در یک گفتمان روایی است به سهولت می توان دریافت که کجا یک حکایت به پایان می رسد و حکایت دیگر آغاز می شود؛ اما زمانی که اتحاد بخشهای متشکل یک گفتمان، موضوعی است، بخشهای مرتبط تنها از طریق فهم و شناسایی موضوعهای تحت بررسی، قابل دریافت است. اتحاد بخشها، گاه روایی و گاه موضوعی است، از این رو خوانندگان می‌باید با توجه کامل به هدف کلی مولانا، با تلاش و هوشیاری به این مهم دست یابند. شناسایی گفتمانها و بررسی ساختار آنها یکی از موارد اصلی این تجزیه و تحلیل است.

هر گفتمان از تعدادی بخش تشکیل شده که تعداد بخشها در هر گفتمان متفاوت است. کوتاه ترین گفتمان پنج بخش و طولانی ترین آنها بیش از چهل بخش دارد. نتیجه شگفت آور بررسی دفتر اول این است که نوع نگاه به بخشهای تشکیل دهنده گفتمانها باید رویکرد کل نگر باشد، نه رویکرد متوالی. شاید کشف اصلی این تحقیق که از طریق تجزیه و تحلیل تأیید شده، این باشد که سازماندهی بخشها در یک گفتمان، متوالی نیست و ارتباط اصلی میان بخشها در یک گفتمان، به روش پاراللیسم (parssllelism) و انعکاس متقاطع(chiasmus) سازمان یافته است، البته بخشها به صورت متوالی در پی یکدیگر قرار گرفته اند اما اینکه کدام بخش در کجا واقع شود، از طریق سازماندهی بزرگتر گفتمان مشخص می شود، همان گونه که جایگاه یک گفتمان خاص از طریق نظمی فراتر، یعنی سازماندهی دفتر تعیین می شود.

تشخیص استفاده مولانا از روش پاراللیسم و انعکاس متقاطع جهت سازماندهی شاهکار خویش، امکان تجزیه و تحلیل بسیاری از مشکلات کسانی که معتقد به فقدان ساختار مثنوی هستند را فراهم می آورد. در واقع منظور آنها از فقدان ساختار، عدم مشاهده سازماندهی در سطح گفتمان است. تشخیص سازماندهی غیرمتوالی بخشها براساس پاراللیسم و انعکاس متقاطع، نشان دهنده ساختار دقیق و متقارن گفتمانهاست که به طرز زیبایی، متعادل و هماهنگ نیز هست؛ خلاصه اینکه تنوع و پیچیدگی زیاد، گواهی بر یک سازماندهی حکیمانه و استادانه است، اما ساختار گفتمانها تنها از جنبه زیبایی شناختی اقناع کننده نیست، بلکه اهمیت طرح را نیز همانند دسته بندی، آشکار می کند. روش مورد استفاده در تجزیه و تحلیل ساختار گفتمان، اصول پاراللیسم و انعکاس متقاطع را در مورد بخشها به کار می گیرد؛ همان گونه که با بهره گیری از زمینه روایی و موضوعی آنها جهت کشف پارالل‌ها، ازتجزیه و تحلیل پاراگراف‌های خلاصه شده استفاده می کند. گاهی تنها پاراللیسم امکان شناسایی ابتدا و انتهای گفتمان را فراهم می آورد. اگرچه در آغاز باید زمینه های مقدماتی قابل ملاحظه ای مهیا شود، لیکن ادعاهای مذکور قبل از اینکه به عنوان فرضیه مورد آزمون واقع شوند و به صورت اصل درآیند، از طریق تجزیه و تحلیل اثبات می گردند.*

*نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید سلمان صفوی